

انضاف، آن گاه که باید... می افتد.

سیده زهرا برقی

۱۶ آذر: کشتار دانشجویان در دانشگاه تهران و روز دانشجو

خبر آمدن نیکسون (معاون رئیس جمهور وقت آمریکا) دهان به دهان، بین دانشجویان می پیچد. می گفتند قرار است از طرف دانشگاه به او دکترای افتخاری حقوق بدهند. ما، مثل اسفند روی آتش شده بودیم. بی قرار و عصبی. باید کاری می کردیم. کوچک ترینش هم جمع شدن بچه ها در حیاط دانشگاه بود و تعطیل کردن کلاس ها. صدایمان را بردیم بالا. صدا صدای اعتراض بود. اعتراض استاد و دانشجو... چکمه پوشان تا درون حیاط هم آمدند باورمان نمی شد. این، خیانت بود، ساحت علم و قلم... اما، صدا... صدای تفنگ شد. مصطفی و احمد و مهدی بر زمین افتادند و خون گرمشان تا زیر چکمه های گارد شاهنشاهی دوید. کسی، شلپ شلپ، از میان خون ها، رد شد، و استاد ما گفت: دیدیدش؟! نیکسون بود...

۸ آبان: شهادت محمدحسین فهمیده و روز نوجوان

من چاقو به دست می گیرم، محمدحسین کمر بندش را محکم می کند. من پرتقال را برمی دارم، محمدحسین خیز برمی دارد سمت تانک. من دستم را می برم، محمدحسین ضامن آخرین نارنجک را می کشد. من ناله می کنم، محمدحسین، یا زهرا می گوید. پرتقال من خونی می شود، فریاد فتح و پیروزی از پشت خاکریز بلند است. من، اینجا، سوزش دست... قلب محمدحسین لایه لای شعله های تانک متلاشی شده، می تپد.

۲۹ آبان: آغاز هفته بسیج

بسیج، بعد از انقلاب جان گرفت. آن روزها که خانه ها و خیابان ها ویران شده بود، محصول ها در مزارع و باغات، برداشت نشده مانده بودند و بیم ضرر اقتصادی می رفت، آن روزها که بی سواد در کشور غوغا می کرد و وضعیت بهداشت، در بسیاری از مناطق ایران، زیر صفر گزارش شده بود، بسیج متولد شد و خون تازه ای در رگ های کشورمان جوشید. افزون بر آن خاطرات، امروز بسیج را با حماسه هشت سال دفاع مقدس به یاد می آوریم.

۱۵ آبان: فرار خانواده های صهیونیستی از ایران

وضعیت فوق العاده کشور، لرزه بر اندام صهیونیست های ساکن ایران انداخته بود و خیرها، دهان به دهان بین شان می چرخید: - امروز، شاه در تلویزیون اعتراف می کرد که رژیم پهلوی اشتباه کرده است. - اعتراضات مردم بالا گرفته، ممکن است به زودی انقلابی که نظیر آن را همه تاریخ به خود ندیده، اتفاق بیفتد. - این مردم دیوانه شده اند. دیگر نمی شود با اطمینان گفت بیرون که می روی به سلامت برمی گردی، مخصوصاً اگر بفهمند با صهیونیست ها ارتباط داری! - با فرودگاه چک کردم. همین امروز یک پرواز ویژه تا تل آویو ترتیب داده اند. دیگر نمی شود بمانیم و هر کاری که خواستیم، انجام دهیم. تله تکست های خبری جهان اعلام کردند: ۲۰۰ تن از خانواده های اسرائیلی شاغل در ایران با یک پرواز فوق العاده، به تل آویو بازگشتند.

۴ آذر: درگذشت جبار باغچه بان، بانی مدارس استثنایی در ایران

دنیا ساکت بود. لبها می خنبید و صدایی به گوش نمی رسید. نه ترانه بلبلی، نه صدای روح بخش آیشاری. می خواستم بگویم: مادر دوست دارم... و نمی توانستم... من واژه نمی دانستم. آوا بلد نبودم. آموزگاری نداشتم تا تفاوتش را با بقیه کمتر کند. می خواستم برایم قصه بگویند اما واژگانی را نمی یافتند که به من بفهمانند... اما! یکی بود که دست های مرا به کار گرفت. مرا سر کلاس نشاند و انگشت سیاه اش حرکتی ساخت. معلم من شد. انگشت سیاه اش را نشانم داد و یادم داد: خدا یکی است... و به قلبش اشاره کرد و آموخت که عشق، اینجا است... و من تکلم کردم!

۱۱ آذر: شهادت میرزا کوچک خان جنگلی

هنوز جوهر امضای قرارداد ۱۹۱۹ خشک نشده بود که انگلیسی‌ها - انگار که ایران مال خودشان باشد - شروع کردند به نفوذ در خاک ایران، در دستگاه‌های دولتی و در سیستم‌های فرهنگی و اقتصادی. میرزا یونس دست به کار شد و کمیته «اتحاد اسلام» را در حوالی تالش تشکیل داد. اما مثل همیشه، تاریخ مکرری در آستین داشت. مثل هزارویک اتفاق دیگر، قیام جنگل هم با یارانی باوفا و یکدل شروع شد ولی... روس و انگلیس این زنجیر اتحاد را شکستند. گشاده‌ترین راه برای هر نهضتی «تفرقه» است و تفرقه - مثل سیانور که به یک‌باره، جان می‌گیرد - به یک‌باره فتیله یک نهضت اساسی را پائین می‌کشد.

رضاخان خیره‌خیره به سر بریده، به ارمغان آورده شده میرزا نگاه کرد و صدای میرزا در گوشش زنگ زد: من هرگز اسلحه را از خود دور نخواهم کرد مگر این که مطمئن باشم ایران در امان است.

۲۷ آذر: شهادت آیت‌الله مفتاح و روز وحدت حوزه و دانشگاه

شهید مفتاح با این که در حوزه علمیه قم به درجه اجتهاد رسیده بود، در دانشگاه نیز موفق به اخذ درجه دکترا شد. ایشان از جمله اولین نفراتی بود که لفظ «امام‌خمینی» را آشکارا بیان کرد و در هدایت بسیاری از راهپیمایی‌ها نقش اساسی و محوری داشت. تدریس ایشان، هم در حوزه و هم در دانشگاه، موجب نزدیک شدن دو قشر روحانی و دانشجو به هم شد تا آنجا که این هر دو قشر، در یک سنگر به مبارزه می‌پرداختند و فاصله‌ای بین خودشان احساس نمی‌کردند. سال ۱۳۵۸، گروهک منافق فرقان، طاقت نیاوردند و خون این مجاهد عالم را بر در دانشکده الهیات دانشگاه تهران، بر زمین ریختند.

۱۳ آبان: تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و روز دانش‌آموز

امام راست گفته بود که «همه گرفتاری‌های ما زیر سر آمریکاست». دولت آمریکا با وجود نمایندگان و جاسوسانی که داشت، در روند تمام نهضت‌های مردمی ایران، موش دوانده و انحراف ایجاد کرده بود. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، دست به کار شدند و تا دستان جاسوسان را به نشانه تسلیم بالا نبردند، آستین‌ها را پایین نزدند.

آمریکا هنوز هم که هنوز است حسرت همان روزهایی را می‌خورد که در ایران بود و جای پای مثلا محکمی برای خودش دست و پا کرده بود. دور نیست آن روز که جاسوسان تمام لانه‌های جاسوسی سراسر جهان، دست‌ها را به نشانه تسلیم بالا بیاورند.

۹ آذر: روز بزرگداشت شیخ مفید

شنیده‌ام که مولایمان مهدی (عج) برای ت نامه می‌نوشت و از احوال خودش می‌گفت و روزگار ما را برای تو شرح می‌داد. تو، چه کردی که مولا، تو را «برادر گرامی و استوار» خطاب می‌کرد؟ به راستی این همه محبوبیت را از کجا آورده بودی شیخ؟! ما، هرازگاه، در این قرن شلوغ آهنین، نامه‌های آقا به تو را می‌خوانیم و با خودمان می‌گوییم: مگر می‌شود؟ مگر می‌شود کسی به آقا این قدر نزدیک باشد که روی نامه‌هایی که به دستش می‌رسد نوشته باشد: فرستنده: حجه‌بن‌الحسن... و راستش را خواهی شیخ! ما بدجوری به تو حسودیمان می‌شود.

۲۵ آبان: درگذشت علامه محمد تقی جعفری

دانشگاه هنر که بروی، هنوز یکی از معتبرترین منابع، کتاب‌های اوست که در زمینه زیبایی‌شناسی، فلسفه و حکمت اسلامی، نظریات به‌روز و متنوعی دارد.

یکی از ویژگی‌های مهم استاد، اتصال میان حوزه و دانشگاه، و علوم جدید و قدیم است که با تحقیقات متنوعی که در زمینه علوم دینی، فلسفه، ادبیات و هنر داشته، جایگاه ارزشمندی در هر دو عرصه حوزه و دانشگاه دارد. مخصوصاً با گفت‌وگوهایی که با شخصیت‌های علمی برجسته‌ای چون برنارد آرتور، برتراند راسل، پروفیسور عبدالسلام، روزه گارودی و پروفیسور رزنتان داشته است. سال ۱۳۷۷ شمسی بود که قلب استاد برای همیشه از حرکت ایستاد.

۱۲ آذر: روز جهانی معلولین

«تن» که چیزی نیست. یک جور وسیله است برای این که بروی و بیایی... و در این رفتن و آمدن، یک چیزهایی دستگیرت بشود. یک سری رازهای مگو که باید در «روح» ذخیره شود. پس اصل هرکاری، روح است. تن سالم خوب است، نعمت است، اما آن چه مهم‌تر است این است که آدمی تن به فساد روح نسپرده باشد. روح که خدایی باشد با آن می‌توانی سفر کنی به اعماق حقیقت، به راز زندگی، تن، قفس روح است. محدودش می‌کند، همین جا و همین چیزهای دوروبر. روح را پر بده پرود بالا، آن وقت است که کاری می‌کنی کارستان...»

و من بودم و این ویلچر کوچک و صدای اذان که در صحن و سرای امام‌زاده می‌پیچد.

اول ذی حجه: سالروز ازدواج علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

هوا بسوی گل گرفته بود. بسوی عطر محمدی. بوی پر ملائک... صدای هلهله ای غریب به گوش می رسید. صدای تسبیح می آمد، صدای پای بهار بود...

محمد صلی الله علیه و آله، پدر فاطمه علیها السلام، را به دامن گرفته بود و از شادی در پوست خودش نمی گنجید. برق گرفته بود و از که زمین و آسمان را روشن کرده بود:

- جبرئیل آمده بود فاطمه جان! - می دانم یا رسول الله! - خدا تو را برای علی خواستگاری کرده... زیر درخت طوبی... با هلهله ملائک...

- می شنوم پدر! - تو می شوی خانم خانه علی... و نسل من تا ابد الدهر از شما دوتا ست... فاطمه شرم می کند سرش را از دامن پدر برمی دارد و سر به زیر می اندازد. محمد دلش پرمی زند برای آن که پیشانی فاطمه اش را ببوسد. فاطمه محبوب دم بخت اش را.

علیه السلام

۳۰ ذی قعد: شهادت امام جواد

مأمون به قصد شکار به راه افتاد. در راه کودکانی را دید که مشغول بازی اند. کودکان چون مأمون را دیدند همگی پا به فرار گذاشتند. همه غیر از یکی... مأمون جلو آمد اما او، ذره ای تکان نخورد.

- بینم تو چرا مثل بقیه از سر راه من دور نشدی؟ - راه تنگ نبود که من با فرار کردم آن را برای شما، باز کنم. در ثانی، جرمی هم نداشتم که به خاطر آن فرار کنم.

- چند سالت است، پسر؟ - یازده سال. - و نامت؟

- محمدم. فرزند علی بن موسی الرضا علیه السلام. رعشه تمام تن مأمون را گرفت چون حیرت تمام همراهانش را دید، فرمان به ادامه حرکت داد و در تمام طول راه به این نکته اندیشید که آن لحظه، گویی که شکار چشمان نافذ جواد علیه السلام شده بود.

علیه السلام

۲۵ سوال: شهادت امام جعفر صادق

از امام زین العابدین پرسید: امام بعد از شما کیست؟ فرمود: محمد باقر علیه السلام که علم را عجیب می شکافد.

پرسید: و بعد از او؟ فرمود: جعفر، که نامش نزد اهل آسمان، «صادق» است.

پرسیدند: چرا فقط ایشان را صادق می نامید. مگر نه آن که همگی شما، راستگو و صادقید؟! فرمود: از پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که چون جعفر بن محمد متولد شود، او را صادق بنامید زیرا که در پنجمین نسل از فرزندان او هم جعفر خواهد آمد که دعوی امامت خواهد کرد و البته که این دروغ و افترا به خداست و او جعفر کذاب نام خواهد گرفت. (متقی الامال، ج ۲)

۱۰ ذی حجه: عید قربان

قربان، یعنی تسلیم...
قربان، یعنی توکل...
قربان، یعنی اعتماد...
قربان، یعنی حکم آن چه تو فرمایی...
قربان، یعنی هدیه...
قربان، یعنی امتحان...
قربان، یعنی نمره بیست...
قربان، یعنی خدا کافیست...

۲۵ ذی قعد: روز دحو الارض و تولد حضرت ابراهیم

آن گونه که خون از قلب منتشر می شود، زمین از کعبه منتشر شد. زمین که گسترده فرونشستند. زمین که گسترده تازه شد چونان گهواره ای، آرام برای ما که ترسان و لرزان آمده بودیم. ناآشنا، هر چیز و هر کس... و نه فقط برای ما، که حتی برای ابراهیم علیه السلام، آنگاه که در این روز مبارک، چشم گشود و قلبی مملو از یقین و باور، برای دنیای ما به ارمغان آورد.

۲۸ اکتبر: سالگرد پرده برداری از مجسمه آزادی در ورودی بندر نیویورک

پیشنهاد خوبی به آگوست بارتولدی (مجسمه ساز فرانسوی) شده بود. قرار بود مجسمه ای بزرگ بسازد تا در سالگرد استقلال آمریکا، از طرف دولت فرانسه به ایالات متحده اهدا گردد. بارتولدی با کمک صد هزار فرانسوی که از ۱۸۰ شهر این کشور دور هم جمع شده بودند، و ۶۰۰ میلیون فرانک جمع آوری کرده بودند، مجسمه را طراحی کرد. طرح مجسمه در ذهن او، نماد نظم و سازندگی بود. او می خواست این مجسمه را برای اعتراض به فشار و سرکوبی که بر مردم فرانسه تحت سلطه رژیم ناپلئون سوم وجود داشت، بسازد. مجسمه ای برای اعتراض به جنگ؛ اما نمی دانست به زودی این مجسمه نمادی برای قدرت های مخرب و رژیمی زورگو و سلطه مدار خواهد شد که به نام آزادی و دموکراسی هر جنایتی را مرتکب می شود.

۱۱ ذی قعدة: تولد امام رضا علیه السلام

امروز روز جهانی تمام آهوان زمین است.
امروز کسی آمده
تا کمند از گردن صید شده ها باز کند
اما...
تا کمند می گشاید
کمند عشق و محبتش، آهوان را زمین گیر می کند
امروز...
من آهو می شوم،
تا مولا میهمان علفزار بی کران من هم باشد.

۶ ذی حجه: جمعه خونین مکه

از خواهرم تنها یک مقنعه مانده است. یک مقنعه سپید که رویش را با خون، گلوزی کرده اند. خونی که انگار همیشه تازه است. انگار تازه از رگ های بریده، جوشیده است. خونی که همیشه شعر می خواند، بلند و رسا... و خواب ما را همیشه می پراند. مقنعه خواهرم بوی می بینم، کسی را می دهد. مقنعه خواهرم بوی آن روزها که به سادگی حرمت جاهلیت، می شکستند. حالا پس از سال ها، هنوز جاهلیتی آشکار در عقیده کسانی وجود دارد که حرمت بشکنند و تیغ آهنین بکشند. حالا کودکان خواهرم، نامه می می نویسند، آن را به نشانی بقیع پست می کنند.

علیه السلام

۷ ذی حجه: شهادت امام محمد باقر

پیرمرد نصرانی، از عالمان و بزرگان نصارا بود و هیچ کس را یاری آن نبود که در علم و زیرکی از او پیشی بگیرد. روزی امام محمدباقر علیه السلام همراه فرزندش امام جعفر صادق در جمع سایر علمای یهود و نصارا در خانه پیرمرد حاضر شدند. پیرمرد نگاهی به امام کردند و گفتند: خب سؤالت را بپرس. امام فرمودند: شما پیرسید، نصرانی، خنده ای از سر تمسخر زد و گفت: باشد! ما می پرسیم!... آن که می گویند میوه های بهشتی تمامی ندارد و هر چه از آن بخوریم باز هم برجاست، در دنیا نظیری دارد؟ - نظیر آن در دنیا، چراغ است که اگر صدهزار چراغ از آن بیفزوند، نور آن کم نمی شود و همیشه هست. پیرمرد کمی خودش را جمع کرد و گفت سؤالی می پرسم که نتوانی پاسخ دهی. آن کدام دو برادرند که هر دو در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت مردند اما در وقت مردن، یکی پنجاه ساله و دیگری صد و پنجاه ساله بود.

امام در کمال صبر و آرامش فرمودند: عزیز و عزیز که سی سال با هم زیستند اما به فرمان خدا، عزیز، صدسال مرد و بعد زنده شد و بیست سال دیگر هم با برادر زیست و پس هر دو با هم فوت شدند. پیرمرد از جای برخاست و دستان تسلیم بالا برد و گفت: تا این مرد در شام است دیگر کسی حق ندارد از من سؤالی بپرسد.

۱۵ نوامبر: شهادت ادواردو - مهدی آنیلی

تک فرزند یک خانواده باشی و خانواده ات هم از ثروتمندترین و با نفوذترین خانواده های کشور ایتالیا، و حتی کل دنیا باشد و همه چیز در اختیار باشد، بعد به یکباره پشت کتی به هر آنچه داشتی... تنها با مطالعه یک کتاب مقدس مربوط به یک دین دیگر، آن هم در یکی از کتابخانه های آمریکا. ادواردو، قرآن را باز کرد خواند... و اتفاق، آنگاه که باید، می افتد...

در باغ اسلام، به روی ادواردو گشوده شد و ادواردو که دیگر یک شیعه پروپا قرص و مشتاق ادامه تحصیلات علوم دینی در قم شده بود، کینه جویی خانواده آنیلی را برمی انگیزاند؛ خانواده ای که بخش عمده ای از درآمدش توی جیب صهیونیست ها می رفت و آتش ترور مهدی آنیلی هم از زیر سر همان ها بلند شد...